



نسبت سنت و صنعت در قرآن و عرفان (تأملی در مبانی نظری صنعت در تمدن اسلامی)

حسن بلخاری قهی^۱

چکیده

در تاریخ فرهنگ/ایرانی اسلامی، سه اصطلاح دربردارنده‌ی مفهوم هنر بوده و هست: هنر، فن و صنعت. هنر اصطلاحی بسیار دیرپای اوستایی است که قدمتی به تاریخ اوستا در این سرزمین دارد؛ یعنی چیزی بیش از سه هزار سال؛ اما دو اصطلاح دیگر یعنی فن و صنعت اولاً در اصل، عربی هستند و ثانیاً ترجمه‌ی یک اصطلاح یونانی‌اند: Techne ریشه‌ی یونانی technique امروزی است.

از میان این سه اصطلاح، کلمه‌ی صنعت به خلاف دو اصطلاح دیگر، کاربرد قرآنی نیز دارد. «هنر» نمی‌توانست در قرآن مورد استفاده قرار گیرد؛ چون از زبان اوستایی دین دبیره بود (هرچند اصطلاحاتی با ریشه‌ی فارسی در قرآن به کار رفته است؛ همچون فردوس، دین، سربابل، برزخ) و فن نیز هرچند اصطلاحی عربی است، در قرآن کاربردی ندارد. از «صناعت» در چند آیه‌ی قرآن، استفاده شده است.

این مقاله با روش تحلیلی تفسیری، مفهوم صنعت در قرآن را واکاوی می‌کند و به نسبت آن با «سنت» و «امر» توجه ویژه دارد. دو مفهوم بنیادینی که نسبت هستی را با خالق و پروردگار آن تبیین و تعیین می‌کنند. امر، اراده الهی در ظهور خالقیت حق است و سنت، قانون مستمر و مستدام جاری در خلقت که بیان ربانیت یا پروردگاری حق در هستی است. این مقاله به‌ویژه با تحقیق در آرای شیخ اکبر عرفان اسلامی، محی‌الدین ابن عربی، نسبت این دو مفهوم را با صنعت روشن می‌سازد؛ آنجا که

۱. استاد گروه مطالعات عالی هنر دانشگاه تهران؛ Hasan.bolkhari@ut.ac.ir

ابن عربی در فتوحات و در تبیین حقیقت عالم از نسبت صنعت و سنت چنین می‌گوید: «بالصنعة ظهر الحق فی الوجود». از دیدگاه او صنعت، ظهور سنت و امر الهی در عالم است.

این معنا در جهان هنر، بسیار آشناست. هنر، ظهور ایده در فرم (فرم به معنای مصطلح هنری آن و نه الزاماً فلسفی) یا ظهور معنای مکنون در قالب محسوس است و این همان تعبیری که از بزرگ‌ترین مفسران ابن عربی یعنی سید حیدر آملی در جامع الاسرار و منبع الانوار است: فَإِنَّ الْخِيَالَ يَنْزِلُ الْمَعْنَى الْعَقْلِيَّةَ فِي الْقَوَالِبِ الْحَشِيَّةِ؛ بنابراین در این مقاله مفهوم هنری صنعت در تمدن اسلامی نیز مورد توجه بوده است؛ مفهومی که به صنعت در این فرهنگ، مفهوم جدید و تازه‌ای می‌بخشد یا به عبارتی، مفهوم تازه‌ای را از بطن آن کشف می‌کند.

کلیدواژگان: قرآن، سنت، صنعت، عرفان اسلامی، هنر اسلامی





مقدمه

در تاریخ فرهنگ ایرانی اسلامی، سه واژه‌ی بنیادی در بیان هنر وجود دارد: واژه‌های هنر، صنعت و فن. هنر واژه‌ای کاملاً ایرانی است با قدمتی به قدمت متون اوستایی. کاربرد بسیار دقیق و مهم آن در دو بند از هات‌های ۴۳ و ۵۰ گائدها (معتبرترین متن اوستایی) است و مفاهیم بلند و اثرگذاری دارد که در مقاله‌ای به تفصیل به آن پرداخته‌ام.^۱

واژه‌ی «صناعت» در هنر ایرانی با اصطلاحاتی چون هنرهای صناعی، صنایع‌دستی و صنایع مستظرفه حضوری برجسته و آشکار دارد و امروزه در کشورهای جهان اسلام چون ترکیه و تاجیکستان برای هنر به کار می‌رود. در کنار آن، واژه‌ی «فن» نیز اصلی‌ترین کلمه‌ی هنر در کل جهان عرب است و در اصطلاحاتی چون فَنّان (هنرپیشه) و الفنون الجمیلة (هنرهای زیبا) خود را می‌نمایاند. صنعت و فن اصالتاً عربی و ترجمه‌ی Techne یونانی‌اند که در نهضت ترجمه‌ی اسلامی و برگردان متون هنرهای یونانی همچون یوئتیکی‌ای ارسطو یا همان بوطیقا، وارد فرهنگ اسلامی شدند.

در زبان یونانی، تِخنه به معنای ساختن و ایجاد کردن است و تأویل‌هایی از این کلمه شده است (همچون رأی هیدگر در باب آن) اما در فیلولوژی (همان علم‌اللغة) و اتیمولوژی (علم تاریخ تطور و تحول واژه) این واژه به‌ویژه با توجه به تعریف آبای اسطوره در یونان (مثل هومر و هسیود) ساختن و ایجاد کردن معنای غالب و مسلط آن است. این واژه چنان‌که گفتیم در نهضت ترجمه، به فن و صنعت یا صنعت ترجمه شد. سخن ما در باب صنعت است؛ زیرا علاوه بر کاربرد آن در حوزه‌ی هنری تمدن اسلامی - که از آن سخن خواهیم گفت - واژه‌ای است که در قرآن به کار رفته

۱. بلخاری، حسن (۱۳۹۲)، *فلسفه هنر/اسلامی*، مقاله‌ی «مفهوم‌شناسی واژه هنر در متون اوستایی و پهلوی»، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.



است. این کاربرد قرآنی می‌توانست در مفهوم بخشی به واژه‌ی صنعت در طول تاریخ فرهنگ اسلامی در ایران اثرگذار باشد؛ به‌ویژه با توجه به این معنا که در موارد بسیار، اهل فن در حوزه‌ی هنر از آن استفاده کرده‌اند.

در ابتدا کاربرد کلمه‌ی صنعت را در برخی متون کلاسیک اسلامی بررسی می‌کنیم تا نسبت آن با هنر به مفهوم امروزی آن جایگاه و این واژه آشکار شود؛ سپس مفهوم آن را در قرآن به‌ویژه در نسبت با سنت به تبیین می‌کنیم.

ظهور کلمه‌ی صنعت و صنعت به مفهوم هنری آن در متون اسلامی

در دوران نهضت ترجمه و با رسمیت یافتن مطلق زبان عربی برای زبان علم در تمدن اسلامی، اصطلاح صنعت با مفهوم هنری آن رواج یافت. این مفهوم از مفهوم یونانی آن بسیار اثر پذیرفته بود. در یونان صنعت و طبیعت مقابل هم بودند. طبیعت هر آن چیزی بود که انسان در ایجاد آن نقش نداشت؛ از این رو به کوه و دریا و دشت و جنگل طبیعت می‌گوییم زیرا انسان در ایجاد آن‌ها نقشی نداشته و صنعت هر آن چیزی بود که انسان در ایجاد آن نقش داشت؛ (چه نظری همچون شعر و نمایش و چه عملی همچون ابزار کشاورزی و معماری)^۱ بنابراین صنعت، ظهور ایده‌های انسان و تحقق و تجسم آن‌ها در قالب فرم بود. در فرهنگ اسلامی این معنا مورد توجه قرار گرفته و اصطلاح صنعت به مفهوم دستاوردهای انسان به‌ویژه در حوزه هنر به کار رفت. ذکر این نکته نیز ضروری است که در فرهنگ اسلامی، استعداد صنعت را بنا به جایگاه خلیفه‌اللهی انسان، خداوند به انسان اعطا کرده است که در ادامه درباره‌ی آن بحث خواهیم کرد.

چنان‌که اشاره شد، کاربرد کلمه‌ی صنعت در حوزه‌ی هنر گسترده بود؛ برای مثال ابواسحاق کندی، رسالاتی درباره‌ی موسیقی نگاشت و اصطلاح صنعت را برای آن به کار برد؛ همچون مختصر الموسیقی فی تألیف النغم و الصنعة العود یا المصوّتات الوترية من ذات الوتر الواحد إلى ذات العشرة أوت. در رساله‌ی اخیر، او از موسیقی چنین نام می‌برد: وَإِذَا كَانَ عَامَّةُ أَهْلِ دَهْرِنَا مِنْ مُسْتَعْمِلِي هَذِهِ الصَّنَاعَةِ الْمَوْسِيقِيَّةِ (کندی، ۱۹۶۲: ۲) یا اخوان الصفا که در اثر دایرةالمعارف‌گون خود (الرسائل) صنعت را امری کلی پنداشته و آن را به صنعت علمی و عملی تقسیم کرده‌اند؛ اما در رساله‌ی پنجم با عنوان «در باب موسیقی»، از اصطلاح صنعت برای موسیقی استفاده کرده‌اند: «فترید أن نذكر فی هذه الرسالة الملقبة بالموسیقی الصناعة

المركبة من الجسمانية والروحانية التي هي صناعة التأليف فی

۱. این معنا را به تفصیل در مقاله‌ی «فیزیس یا فوزیس؟ (ریشه‌شناسی مفهوم طبیعت در علم الاساطیر و فلسفه یونانی)»، غرب‌شناسی بنیادی، شماره‌ی اول، دوره‌ی دوازدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰ بحث کرده‌ام.



معرفة النَّسب و ليس غرضنا من هذه الرسالة تعليم الغناء و صناعة الملاهى و إن كان لا بد من ذكرها، بل غرضنا هو معرفة النَّسب و كيفية التَّأليف الذين بهما و بمعرفتهما يكون الحذق فى الصنائع كلّها. أعلم يا أخى، أيدك الله و إيانا بروح منه، بأن كلّ صناعة تعمل باليدين، فإن الهوى الموضوعة فيها إنّما هى أجسام طبيعية و مصنوعات كلّها أشكال جسمانية، إلاّ الصناعة الموسيقية فإن الهوى الموضوعة فيها، كلّها جواهر روحانية و هى نفوس المستمعين و تأثيراتها فيها مظاهر كلّها روحانية أيضا.)) (اخوان الصفا، ۱۴۱۲ق، ۱۸۳/۱)

یا کاربرد کلمه‌ی صنعت به معنای علمی و هنری آن در آثار فارابی همچون *إحصاء العلوم*:

«و ينقسم علم الموسيقى النظرى إلى أجزاء عظمية خمسة. أولها: القول فى المبادئ الأوائل التى شأنها أن تستعمل فى استخراج ما فى هذا العلم و كيف الوجه فى استعمال تلك المبادئ و بأى طريق تستنبط **هذه الصناعة** و من أى الأشياء و من كم شىء تلتئم و كيف ينبغى أن يكون الفاحص عما فيه. و الثانى: القول فى أصول **هذه الصناعة** و هو القول فى استخراج النغم و كم عددها و كيف هى و كم أصنافها؛ و يبين» (فارابی، ۱۹۹۶: ۶۱)

همچنین در رساله‌ی منطقیات خود، کلمه‌ی صنعت را برای شعر و نقاشی به کار می‌برد: «و ذلك أنّ موضوع **هذه الصناعة** الأقاويل و موضوع تلك الصناعة الأصباغ» (فارابی، ۱۴۰۸ق: ۴۹۹) و مهم‌تر این‌که فارابی در *إحصاء العلوم* و در بیان علم الحیل، نکته‌ی بسیار جالب را بیان می‌کند. وی علم الحیل را از جمله علوم تعلیمی (ریاضی) شمرده و آن را علم شناختن راه‌های تدبیری دانست که انسان بتواند تمام مفاهیمی را که وجود آن‌ها در ریاضیات با برهان ثابت شده بر اجسام خارجی منطبق کند [همان ظهور ایده در ساختار یا فرم] و به ایجاد و وضع آن‌ها در اجسام خارجی، فعلیت بخشد. (فارابی، ۱۳۸۳: ۸۹) فارابی در ادامه، بخشی از انواع حیل را حیل هندسی دانست و در بیان اقسام آن به ذکر معماری و نیز حیل پرداخت که در ساخت ظرف‌های عجیب و تهیه‌ی ابزار برای صنایع، بسیار استفاده می‌شود.^۱ (فارابی، ۱۳۸۳: ۹۱)

۱. فارابی در *إحصاء العلوم* علوم را به پنج بخش علم زبان، علم منطق، علوم تعلیمی، علوم طبیعی (و الهی) و علوم مدنی تقسیم می‌کند:

- علم زبان شامل علم شناخت دلالت الفاظ و شناخت قوانین الفاظ است.
- علم تعالیم شامل علم عدد (علم عدد نظری و علم عدد عملی) علم هندسه (هندسه



یا کاربرد اصطلاح «الصناعة» در روایت ابن خلکان از استعداد شگرف فارابی در موسیقی علمی و عملی خبر می‌دهد:

«و رأیت فی بعض المجامیع أن أبا نصر لما ورد علی سیف الدولة وكان مجلسه مجمع الفضلاء فی جمیع المعارف فأدخل علیه وهو بزی الأتراك،... فأمر سیف الدولة بإحضار القیان، فحضر كل ماهر فی هذه الصناعة بأنواع الملاهی، فلم یحرك أحد منهم آله إلا وعابه أبو نصر وقال له: أخطأت، فقال له سیف الدولة: وهل تحسن فی هذه الصناعة شیئاً فقال: نعم، ثم أخرج من سوطه خريطة ففتحها وأخرج منها عیداناً وركبها، ثم لعب بها، فضحك منها كل من كان فی المجلس، ثم فكها وركبها تركيباً آخر وضرب بها فبکی كل من فی المجلس، ثم فكها وغیر» (ابن خلکان، بی‌تا: ۱۵۵/۵)

یا این روایت ابوالفرج اصفهانی در کتاب مشهور *الآغانی* و در باب شعر و موسیقی: «أنَّ الرشید أمر المغنَّین أن یختاروا له أحسن صوت غنَّی فیهِ، فاختاروا له لحن ابن محرز فی شعر نصیب: أهاج هواك المنزل المتقادم؟ قال: و فیهِ دور كثير، أی **صنعة** كثيرة. و الذی ذكره أبو أحمد یحیی بن علی أصحَّ عندی. و یدلُّ علی ذلك تباین ما بین الأصوات التی ذكرها و الأصوات الأخر فی جودة **الصنعة** و إتقانها و إحكام مبادیها و مقاطعها و ما فیها من العمل» (اصفهانی؛ ۱۴۱۵ق: ۱/ ۴۳) و نیز این کلام شمس‌الدین آملی در *نفائس الفنون و عرایس العیون* در باب خوشنویسی و خط: «اما مستوفی باید که شریف نفس و کریم اصل و متدین و راست قول و صاحب فضیلت بود و لغت و عربیت و انشا و نجوم و حساب و مساحت نیک داند و در صناعت خط ماهر بود تا مدها راست کشد و حرفی را که مد آن معهود نباشد همچو دال و میم آن

عملی و هندسه نظری) علم مناظر، علم نجوم، علم موسیقی، علم اثقال و علم الحیل است (علم حیل خود شامل علم حیل عددی، علم حیل هندسی شامل علم معماری یا مهندسی ساختمان علم تعیین مساحت اجسام، علم ساخت آلات نجومی، موسیقی و انواع صناعات عملی، علم حیل مناظریه یا ساخت ابزار درک صحیح اشیا و آینه‌ها و علم ساخت ظروف عجیب است).

- علوم طبیعی شامل: سماع طبیعی، بررسی اجسام بسیط، کون و فساد، بررسی مبادی اعراض و انفعالات عناصر، بررسی عناصر مرکب، بررسی اجسام معدنی، بررسی نبات و بررسی حیوان و نفس است.
- علوم الهی شامل سه بخش است: بخش اول ویژه‌ی موجودات و چیزهای عارض بر آن‌هاست. بخش دوم بررسی مبادی علوم جزئی چون منطق و هندسه و حساب و بخش سوم شامل الهیات یا بحث در مورد واحد و حق است.
- آخرین تقسیم‌بندی فارابی، علم مدنی، علم فقه و علم کلام است. انواع حکومت، سیاست و علوم مربوط به آن در علم مدنی، اقسام علم فقه (عقائد و افعال) در علم فقه و تقسیم علم کلام به بررسی آرای شریعت و نیز افعال آن ویژه‌ی علم کلام است.



نکشد.» (شمس‌الدین آملی، ۱۳۸۱: ۱/ ۳۰۵) یا کاربرد اصطلاح صنعت برای نقاشی در اثر مشهور دوره‌ی صفوی یعنی کتاب *گلستان هنر* تألیف قاضی میر احمد منشی قمی: «پوشیده نماناد که خیالات عجیبه و انگیزه‌های غریبه اهل این **صنعت** [نقاشی] مشهور هر دیار و منظور اولوالابصار است.» (منشی قمی، ۱۳۵۲: ۱۲۹)

اما جالب‌ترین نکته در متون اسلامی ایرانی و در باب صناعت، تعریفی است که قاضی سعید قمی، حکیم بزرگ دوره‌ی صفوی، از صناعت ارائه می‌دهد. وی در شرح خود بر *اثولوجیا*^۱ و در تبیین مفهوم صناعت می‌آورد: «الصناعة عبارة عن وجود صورة المصنوع فی النفس علی وجه یکون ملکه راسخة یصدر بها من النفس صورته الخارجیة متى شاء من غیر کلفه» (آشتیانی، ۱۳۷۸، ۳/ ۱۳۷). این دقیقاً همان تبدیل ایده به فرم در فلسفه‌ی هنر امروز است.

البته می‌دانیم که اصطلاح صناعت تا دوره‌ی قاجار (و به‌ویژه در این دوره) عنوان اصلی هنر در فرهنگ ایرانی بوده است؛ به‌ویژه هنگامی که اصطلاح «مستظرفه» بدان افزوده شود. متن زیر - که مقاله‌ای چاپ‌شده در نشریه‌ی مشهور ایران‌شهر در پایان دوره‌ی قاجاری و آغاز دوره‌ی پهلوی است - عصاره‌ی مفهوم صنعت و صناعت را در مفهوم هنری آن بسیار عالی بیان می‌کند:

«اگر قدری تعمق و تفکر کنیم خواهیم دریافت که این جاذبه همان جاذبه‌ی صنعت است و صنعت غیر از حُسن، چیز دیگر نیست و چون روح ما با عوالم حُسن یک رابطه‌ی ازلی دارد و این هر دو با یک الفت ابدی به هم پیوسته‌اند، این است که هرکجا حُسن است، آنجا روح است و هرکجا روح است با صنعت همدوش است. این صنعت یعنی حُسن که معشوقه‌ی روح ماست دو نوع است: یکی خدادادی که اثر صنعت‌کار حقیقی است مانند محاسن طبیعت و دیگری صنعت بشری است که زاده‌ی روح بشر است. از آنجاکه روح انسانی به محاسن طبیعت اکتفا نکرده یعنی آن را برای غذای معنوی خود کافی ندیده است، لذا با همان قدرتی که صانع حقیقی در او آفریده، محاسن دیگری بر طبیعت افزوده است؛ چنان‌که در ابتدا به تقلید محاسن طبیعت پرداخته و بعد پیرایه‌ها و جلوه‌های زیادی بدان محاسن علاوه کرده و شکل‌های جاذب‌تر و رنگ‌های دل‌ربا‌تر بدان داده است و از این کوشش دائمی روح انسانی در

۱. شرح قاضی سعید قمی بر *اثولوجیا* را در مقاله‌ای با عنوان «الهیات (اثولوجیای) زیبایی (تفسیری قرآنی از حکمت یونانی در باب زیبایی، با تأکید بر آرای قاضی سعید قمی)» در نشریه‌ی الهیات هنر دوره‌ی ۱۳۹۹ شماره‌ی ۱۷ مورد بحث تفصیلی قرار داده‌ام.



جست‌وجوی غذای خود یعنی حُسن مطلق، صنایع مستظرفه مانند نقاشی موسیقی، مجسمه‌سازی، معماری و شعر به وجود آمده است. پس صنعت و صنایع مستظرفه، زاده‌ی بشریت است و با آن هم خواهد مُرد و چنان‌که گفتیم صنعت عین حُسن و حُسن هم عین صنعت است. به همین مناسبت هم می‌توانیم بگوییم صنایع مستظرفه عبارت از حسن مجسم می‌باشد.)) (طاهرزاده بهزاد، ۱۳۰۱: ۱۶)

گفتنی است در سال ۱۳۰۱، کمال‌الملک از وزارت معارف تقاضای تأسیس رشته‌های صنایع‌دستی را کرد. طرح او به مجلس رفت و محتشم‌السلطنه در نطق خود در دفاع از این لایحه در مجلس گفت: «در این عالم حُضیضِ صنایع و بی‌اعتنایی به این امر اساسی، فقط کسی که به قلت اسباب، هنر ایرانی را به میزان معلومات امروزه ثابت کرده، استاد معظم آقای کمال‌الملک است که علم و آگاهی و مراقبت خود را در ترویج و ترقی صنایع مستظرفه صرف نموده و از تربیت شاگرد و حُسن اداره‌ی این کار، نمونه عالی در ایران گذارده و خواسته‌اند به همه بفهمانند که لیاقت ایرانی از دیگران کمتر نیست.» در این لایحه مقرر شد رشته‌های زیر تدوین و تدریس شود: ۱. ترتیب ظروف و حُسن اشکال آن از پست‌ترین درجه‌ی سفال تا عالی‌ترین ظروف صنعتی؛ ۲. کاشی‌سازی معرق و غیره؛ ۳. خاتم‌سازی؛ ۴. صنعت چوب از منبت‌کاری و نجاری و خراطی صنعتی؛ ۵. زرگری صنعتی با دستور و نقشه‌جات فنی؛ ۶. تذهیب؛ ۷. نقاشی به طرز چینی؛ ۸. خط؛ ۹. مینا؛ ۱۰. قالببافی با اسلوب عالی و طرح صحیح قدیم و جدید؛ ۱۱. نساجی از قبیل مخمل و زری و شال و ترمه و قلمکار و غیره؛ ۱۲. گراور؛ ۱۳. ساختن چاقو و قیچی و چلنگری صنعتی؛ ۱۴. حکاکی؛ ۱۵. گلدوزی زنانه و کارهای سوزنی یدی و طرح‌ها و نقشه‌های فنی. (مذاکرات جلسه‌ی ۲۰۱ دوره‌ی چهارم مجلس شورای ملی، ۱۳۰۱)

مختصر این‌که در طول تاریخ فرهنگ اسلامی به‌ویژه در ایران صنعت و صنعت یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین اصطلاحات هنر بوده است. حال سؤال این است که جایگاه این واژه در قرآن و عرفان چیست و آیا نسبتی میان مفهوم هنری صنعت با مفهوم قرآنی و عرفانی آن وجود دارد؟ سخن را از قرآن آغاز می‌کنیم.

صناعت در قرآن

این کلمه ۱۷ بار در قرآن به کار رفته است و شکل غالب کاربرد آن نیز «یصنعون» است که دقیقاً به معنای به انجام رساندن اعمال و کارهای انسان است؛ برای مثال در آیه‌ی شریفه «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ



صُنْعًا»^۱ (کهف، ۱۰۴) که دقیق به معنای اعمال انسان است یا آیهی «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ»^۲ (کهف، ۳۱) یا آیهی «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳ (هود، ۱۶) و نیز آیهی «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»^۴ (نور، ۳۰)

چنان که آیات فوق تصریح دارند در منطق قرآنی کلمه‌ی صنع، به معنای انجام عمل است. راغب نیز در *المفردات* صنع را عمل معنا کرده است: «الصُّنْعُ: إِجَادَةُ الْفِعْلِ، فَكُلُّ صُنْعٍ فِعْلٌ وَ لَيْسَ كُلُّ فِعْلٍ صُنْعًا وَ لَا يَنْسَبُ إِلَى الْحَيَوَانَاتِ وَ الْجَمَادَاتِ كَمَا يَنْسَبُ إِلَيْهَا الْفِعْلُ. قَالَ تَعَالَى: صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَثَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ»^۵ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۹۳) از دیدگاه او، صنع، انجام عمل به صورت شایسته است و دقیقاً از همین روست که می‌آورد: هر صنعتی، نوعی عمل است؛ ولی هر عملی، صنع نیست؛ مگر اینکه درست انجام شود. شاهد مثال راغب در مدلل ساختن معنای مورد نظر خود، اشاره به آیه‌ی شریفه صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي است که البته چون فعل الهی است، متقن است؛ اما تخصیص راغب که هر صنعتی را فعلی شایسته می‌داند با منطق قرآن سازگار نیست؛ زیرا صنع در باب فعل کافران نیز به کار رفته است. افعالی که احباط می‌شوند و فی‌نفسه باطل‌اند: «وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (هود، ۱۶) تخصیص دیگر راغب تبیین این معناست که این واژه آن‌چنان که به فعل انسان نسبت داده شده به حیوانات و جمادات نسبت داده نمی‌شود و این البته معنای درستی است. اما هدف ما در این مقال، توجه به صنع در معنای ساختن است؛ نه عمل کردن و در تبیین این معنا، تأمل در تفکیکی که ارسطو میان عمل و ساختن در اخلاق نیکوماخس قائل است، ضروری است. از دیدگاه ارسطو، عمل کردن (acting) با ساختن (making) متفاوت است:

«از امور تغییرپذیر - که قابلیت دارند غیر از آن گونه‌ای باشند که هستند - بعضی موضوع، ساختن است و بعضی موضوع، عمل. ساختن و عمل کردن دو فعالیت جداگانه‌اند (در این باره در نوشته‌هایی که برای مطالعه‌ی عموم تصنیف شده‌اند، بحث

۱. [آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.

۲. کسانی که کافر شده‌اند پیوسته به [سزای] آنچه کرده‌اند مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد.

۳. اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته و آنچه انجام می‌داده‌اند باطل گردیده است.

۴. به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند که این برای آنان پاکیزه‌تر است زیرا خدا به آنچه می‌کنند آگاه است.



کرده‌ایم) و به همین جهت حالت تفکر متوجه عمل، غیر از حالت تفکر متوجه ساختن است و ازاین‌رو هیچ‌یک شامل دیگری نیست زیرا عمل کردن ساختن نیست و ساخت عمل نیست. معماری توانایی عملی است یعنی هنر (فن) است و ماهیتش حالت توانایی ساختن همراه با تفکر است؛ و هیچ توانایی عملی وجود ندارد که حالت توانایی ساختن همراه با تفکر نباشد و چنین حالتی که توانایی عملی نباشد وجود ندارد؛ و این سخن بدین معنی است که توانایی عملی (هنر یا فن) با حالت متوجه به ساختن که تحت راهنمایی تفکر درست قرار دارد، یکی است. همه‌ی هنرها (فنون) با «به وجود آمدن» سروکار دارند و به کار بردن هنر به معنی آزمودن و مشاهده‌ی این است که چیزی که قابلیت این را دارد که به وجود آید یا به وجود نیاید و مبدأ و علت به وجود آمدنش در سازنده است نه در آنچه ساخته می‌شود، چگونه ممکن است به وجود آید. هنر با چیزهایی که به ضرورت یا برحسب طبیعت وجود دارند یا به وجود می‌آیند سروکاری ندارد، این چیزها مبدأ پیدایش خود را در خود دارند. چون ساختن غیر از عمل کردن است پس هنر به ساختن تعلق دارد نه به عمل.^۱

(ارسطو، ۱۳۸۵: ۲۱۴)

بنابراین با توجه به تمایز میان ساختن و عمل کردن و با تأمل در این‌که قرآن، صنعت را به هر دو معنا به کار برده، رجوع به آیاتی که صنعت را به معنای ساختن و درست کردن (دقیقاً معادل تخته در زبان یونانی) آورده، ضروری است. آیات مورد نظر عبارت‌اند از:

1. man makes and that which man does: but making things variable or production is different from. doing or action (we adopt the popular distinctions). The habit of formed faculty of acting with reason or calculation, then, is different from the formed faculty of producing with reason or calculation. And so the one cannot include the other; for action is not production, nor is production action. Now, the builder's faculty is one of the arts, and * Though, as we see later, induction can elicit them from experience only because they are already latent in that experience. We may know truths of science, but unless we know these in their necessary connection, we have not scientific knowledge. may be described as a certain formed faculty of producing with calculation; and there is no art. which is not a faculty of this kind, nor is there any faculty of this kind which is not an art: an art, then, is the same thing as a formed faculty of producing with correct calculation. (ARISTOTLE, 1836:185)



- «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ»^۱ (انبیاء، ۸۰) که اشاره به آموختن صنعت زره‌سازی به داود دارد و جالب این‌که فاعل و آموزنده‌ی آن حضرت حق است؛ بنابراین همین یک آیه کفایت می‌کند ماهیت فتوت‌نامه‌ها در ارجاع جوهر صنایع و فنون در تمدن اسلامی به اولیا و حتی خود حضرت حق، مستند و مستدل شود.^۲

- فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا^۳ (مؤمنون، ۲۷) که اشاره به ساختن کشتی به دست حضرت نوح است. این آیه نیز از این نظر جالب توجه است که حضرت حق با تأکید مؤکد بر «بِأَعْيُنِنَا» (تحت نظارت ما) و «وَحَيْنَا» (به الهامات ما) کنش صنعتی و ساختاری شیء را به خود منسوب می‌سازد و این بسیار مهم است؛ زیرا تبیین و تعیین می‌کند در اندیشه‌ی اسلامی نه‌تنها ایده و معنا بلکه فرم و ساختار نیز مبدأ و منشائی الهی دارد. نکته‌ی دیگر این‌که شاید بتوان جزئیاتی را که کتاب مقدس در ساختن این کشتی ذکر کرده (و قرآن از این جزئیات گذر کرده است) ترجمه «بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا» دانست. در بخشی از گزارش کتاب مقدس چنین است: «اما تو ای نوح، با چوب درخت سرو یک کشتی بساز و در آن اتاق‌هایی درست کن. درزها و شکاف‌های کشتی را با قیر پیوشان. آن را طوری بساز که طولش ۳۰۰ ذراع و عرضش ۵۰ ذراع و ارتفاع آن ۳۰ ذراع باشد یک ذراع پایین‌تر از سقف، پنجره‌ای برای روشنایی کشتی بساز. در داخل آن سه طبقه بنا کن و در ورودی کشتی را در پهلوی آن بگذار.» (کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۷ آیات ۱۲-۱۶)

- وَأَلْقِي مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى^۴ (طه، ۶۹) که اشاره به مصنوعات جادویی سحره عصر فرعون دارد؛ مصنوعات که در فرهنگ یونانی با عنوان Dolies Technes یعنی مصنوعات که انسان را فریب می‌دهند از آن‌ها نام برده می‌شود: «معنای استعاره‌ی تخته و تخیل (جمع تخته) می‌تواند فریب‌کاری یا حيله‌گری باشد؛ چنان‌که در ادیسه استادِ فوق طبیعت پروتئوس اساساً مهارتی است جادویی و به او امکان می‌دهد شکل‌های متفاوت به خود بگیرد و با عبارت تخته دولیس (Technes) (مهارت فریب‌کاری که همان حقه و تردستی است) وصف می‌شود» (پتروپولوس، ۱۳۸۲: ۷۵)

۱. و به [داود] فن زره [سازی] آموختیم تا شما را از [خطرات] جنگتان حفظ کند؛ پس آیا شما سپاس‌گزارید.

۲. ر.ک: بلخاری، حسن (۱۴۰۱)، فلسفه، هندسه و معماری، مقاله‌ی آداب معنوی در معماری (فتوت‌نامه بنایان)، تهران: نشر دانشگاه تهران، چاپ چهارم.

۳. پس به او وحی کردیم که زیر نظر ما و [به] وحی ما کشتی را بساز.

۴. و آنچه در دست راست داری ببند از تا هرچه را ساخته‌اند ببلعد در حقیقت آنچه سرهم‌بندی کرده‌اند؛ افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود رستگار نمی‌شود.



قرآن کریم در بیان جزئیات واقعه‌ی سحرنمایی ساحران با موسی، از اصطلاح «يَخِيلُ» استفاده می‌کند. موسی می‌پندارد این مصنوعات (طناب‌های رنگ آمیزی شده) مار هستند؛ برای همین احساس خوف می‌کند و عقب می‌رود؛ اما خداوند او را از مکر این ساحران آگاه می‌سازد: «قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَتْهَا تَسْعَى فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَحْزَنْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»^۱ (طه، ۶۶) اما در این میان آیه‌ی دیگری نیز در باب صنعت وجود دارد که فاعل آن حضرت حق است:

- «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ»^۲ (نمل، ۸۸) آیه‌ی شریفه‌ای که صفتی برای صنعت برمی‌شمارد: اتقن؛ یعنی ساختنی استوار و محکم. این تفاوت صنع سحره با صنعت حقیقی در اندیشه‌ی اسلامی است.

بنابراین صنعت در قرآن یعنی ساختن، ظاهر کردن، درست کردن و ایجاد نمودن. صفتی که اول و بالذات صفت حضرت حق است (صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ)^۳ (نمل، ۸۸) و انسان نیز به مثابه خلیفه‌ی او در زمین (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)^۴ (بقره، ۳۰) بهره‌مند از آن است؛ زیرا در خطاب به نوح، او مأمور به صنعت می‌شود (فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ) (مؤمنون، ۲۷) و نیز داود که مستقیماً از حق صنعت می‌آموزد (وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ) (انبیاء، ۸۰) پس صنعت، امری الهی است که بر بنیاد آیات فوق معادل تحقق و ظهور امر الهی در آفرینش است. چنان‌که روشن شد، صنعت ظهور و تحقق، امر حق است در عالم؛ اما حقیقت این امر در قرآن چیست؟

مفهوم سنت و نسبت آن با امر در قرآن

سنت از جمله مفاهیم بنیادی در قرآن است؛ امری که مطلقاً تغییر و تبدیل و تحویل نمی‌یابد و به یک عبارت، امر جاری جاودان در هستی است. حقیقت و عامیت این معنا در قرآن و بل کتاب‌های آسمانی، سبب ظهور سنت‌گرایی به مثابه جریانی در تبیین بطن و حقیقت عالم و نیز سریان این حقیقت از بطن به ظهر عالم شده

۱. گفت [نه] بلکه شما بیندازید؛ پس ناگهان ریسمان‌ها و چوبدستی‌هایشان بر اثر سحرشان در خیال او [چنین] می‌نمود که آن‌ها به شتاب می‌خزند؛ و موسی در خود بیمی احساس کرد. گفتیم مترس که تو خود برتری.

۲. و کوه‌ها را می‌بینی [و] می‌پنداری که آن‌ها بی‌حرکت‌اند و حال آن‌که آن‌ها ابرآسا در حرکت‌اند. [این] صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است در حقیقت او به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۳. صنع خداست که هر چیزی را در کمال اتقان و استحکام ساخته است.

۴. و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت.



است؛ چنان‌که سنت‌گرایان - که جریانی مشهور در حوزه‌ی تبیین و تحقیق هنر دینی هستند - سنت را چنین تعریف می‌کنند: «سنت امر جاری و جاودان در حیات انسان با ماهیت قدسی و وحیانی است.»

این تعریف، مقتضی مفاهیم ذیل است:

۱. وحیانیت: منبع و منشأ سنت، وحی است.
۲. استمرار: سنت برکت مستمر الهی است که به بشر و هستی افزوده می‌شود (وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) (الذاریات، ۲۱)
۳. تحقق: سنت دارای وجه اثبات است؛ یعنی دارای روش برای تحقق آن است (روشی که اگر با صدق و صفا پیموده شود، انسان را به اصل می‌رساند).
۴. تجسم: سنت در هنر، رفتار، علوم، فنون و سلوک فردی تجسم می‌یابد. (Pallis, Marco, 2008: 28)

کلمه‌ی سنت بارها در قرآن به کار رفته و راغب اصفهانی ریشه‌ی لغوی آن را به معنای جاری کردن آورده است؛ مثلاً در بیان سَنَنْتُ آورده: سَنَنْتُ الْمَاءَ: آب را جاری ساختم یا به جریان انداختم و از این جاری بودن به مفهوم راه، طریقت و روش رسیده است: سُنَّهِ و سِنِّهِ: راه و روش‌های آن، پس سُنَّ جمع سُنَّة است و سُنَّة الوجه: طریقت و روش آن. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۲۹) و آنگاه از دو سنت خدا و سنت نبی، به معنای روش و طریقت سخن گفته است: «سُنَّة النَّبِي: راه و روش پیامبر ﷺ که آن را برمی‌گزیند و مقصد خویش قرار می‌دهد و سُنَّة الله تعالی: به دو صورت گفته شده، یکی برای روش حکمت خدایی و دیگر روش طاعت و بندگی به او.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۲۹)

بنابراین سنت در مفهوم لغوی خود به معنای طریقت و روش است؛ اما در اصطلاح قرآن کریم، به معنای قانون و جریانی مطلقاً مستدام، مستمر و استوار در هستی است. امری که در ظاهر و بطن عالم جاری است و به هیچ‌وجه تبدیل و تحویل نمی‌پذیرد. خداوند در سه سوره از قرآن، این معنای از سنت را چنین ارائه می‌دهد:

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا^۱ (احزاب، ۶۲) و نیز
سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدَ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا^۲ (اسرا، ۷۷)
سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا^۳ (فتح، ۲۳)

۱. در باره‌ی کسانی که پیش‌تر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

۲. سُنَّتِی که همواره در میان [امت‌های] فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته‌ایم [جاری] بوده است و برای سنت [و قانون] ما تغییری نخواهی یافت.

۳. سُنَّتِ الهی [و قانون نظام ربانی] بر این بوده [که حق بر باطل غالب شود] و ابدًا در سنت خدا تغییری نخواهی یافت.



و در سوره‌ی غافر باز به سنت‌الله اشاره شده است؛ بدون آن‌که به تغییر نکردن و تحول نیافتن آن اشاره‌ای شود:

فَلَمْ يَكْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتِ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ^۱ (غافر، ۸۵)

البته راغب از تبدیل و تحویل نشدن سنت الهی تفسیری نیز دارد: «که آگاهی و هشدار است بر اینکه فروع ادیان و شرایع هرچند صورتشان مختلف باشد، هدف و غرض اراده‌شده و مقصود از آن‌ها، گوناگون نیست و تبدیل هم نمی‌شود و آن همان پاکیزه نمودن نفس و آماده ساختنش برای رسیدن به ثواب و پاداش خدای تعالی و جوار رحمت اوست.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۴۲۹)

در آیه‌ی شریفه دیگری از قرآن، سنت الهی، معادل امر مقدور حضرت حق انگاشته می‌شود: مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرْجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا^۲ (احزاب، ۳۸) و همین معنا است که به‌ویژه در نسبت با صنعت، مفهوم مورد نظر، ماست؛ یعنی سنت به معنای امر مطلق الهی که متناسب با مقدور به اندازه‌ای معین در عالم تقرر و تعیین می‌یابد؛ اما هیچ‌گاه تحول و تبدل نمی‌یابد. گرچه اصطلاح سنت‌الله که باصراحت و بسیار واضح از سنت الهی سخن گفته و سنت را مستقیماً به حضرت حق متصل می‌کند، به علت تغییر و تحویل نیافتن در ذات الهی، به خودی خود، بیانگر تحویل و تبدیل نشدن آن است؛ اما اشاره به این صفت، تأکید خداوند در جریان ثابت امر الهی در خلقت است.

کاربرد سنت‌الله در قرآن بسیار محدود است و تعداد آن به انگشتان یک دست نمی‌رسد؛ اما از میان آیاتی که در بالا ذکر کردیم، همین آیه‌ی فوق، مفهوم وسیع و بسیار مهمی را در تبیین حقیقت سنت آشکار می‌کند که نقشی تعیین‌کننده دارد. در آیه‌ی شریفه این سنت الهی است که از دیرباز (گاه این معنا یعنی دیرپایی سنت با بیان سنت‌الأولین مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ همچون آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی انفال: مَصَّتْ سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ) در هستی جاری بوده و همواره جاری خواهد بود و این همان امر خداست که در عالم بنا به تقدیر و تدبیر حضرت او جریان می‌یابد؛ بنابراین ضروری است حقیقت مفهوم سنت بنا به مترادف معنوی آن با امر، در حوزه‌ی «امر در قرآن» مورد توجه قرار گیرد. در این میدان، معانی زیر از تحلیل و تفسیر مفهوم امر در قرآن

۱. اما ایمانشان پس از دیدن مرگ و مشاهده‌ی عذاب ما بر آن‌ها هیچ سودی نبخشید. سنت خدا [و حکمت الهی از ازل] چنین در میان بندگان حکم فرما بوده [که رسول و کتاب به امر و نهی و وعده‌ی ثواب و عقاب و نجات مؤمنان و هلاک کافران بفرستد تا خلق به اطاعت و عصیان امتحان شوند] و آنجا کافران زیانکار شدند.

۲. بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده گناهی نیست. [این] سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان [معمول] بوده و فرمان خدا همواره به اندازه‌ی مقرر [و متناسب با توانایی] است.

قابل استخراج و استنباط است:

اول: تمامیت امر به صورت مطلق از آن خداوند است: قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ.^۱
(آل عمران، ۱۵۴)

دوم: معادل حکم است که به تمامی از آن اوست: اِنَّ الْحُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ اَمْرًا لَا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ.^۲ (یوسف، ۴۰)

سوم: ذات این امر از حکمت الهی است و از نزد او صادر می شود: فِيْهَا يَفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ حَكِيْمٍ. اَمْرًا مِّنْعِنْدِنَا اِنَّا كُنَّا مُرْسِلِيْنَ.^۳ (دخان، ۵۰۴)

چهارم: مستقر است و جاری در عالم: وَكَذَّبُوْا وَاتَّبَعُوْا اَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ اَمْرٍ مُّسْتَقَرٌّ.^۴
(قمر، ۳)

پنجم: و حکم و امر او از بالا صادر می گردد و تمامی عالم را از هفت زمین و آسمان در برمی گیرد: اللّٰهُ الَّذِيْ خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِيَتْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا.^۵ (طلاق، ۱۲)

ششم: و این امر جاری در خلقت همان خلق اوست: اِنَّ رَبَّكُمْ اللّٰهُ الَّذِيْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلٰى الْعَرْشِ يَغْشٰى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيْثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُوْمُ مُسَخَّرَاتٍ بِاَمْرِهِ اَلَا لَهٗ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ تَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ؛^۶ (اعراف، ۵۴) بنابراین نسبتی ذاتی ایجاد می شود میان امر، خلق و سنت. امر، اراده ی اوست. خلق، ظهور این اراده و سنت قانون جاری در ظهور و چنانچه بعد خواهیم گفت صنعت تحقق عینی این ظهور است.

هفتم: و این نسبت میان خلق و امر با صفت بدیع یا به وجود آوردن، در آیه ی شریفه دیگری تکرار می شود تا تأییدی باشد که امر در صورت محقق خود همان خلق است: بِدِیْعِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَّا یَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَاَیْکُوْنُ.^۷ (بقره، ۱۱۷)

۱. بگو سر رشته ی کارها یکسر به دست خداست.

۲. فرمان جز برای خدا نیست دستور داده که جز او را نپرستید این است دین درست.

۳. در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد. [این] کاری است [که] از جانب ما [صورت می گیرد] ما فرستنده [پیامبران] بودیم.

۴. و به تکذیب دست زدند و هوس های خویش را دنبال کردند [ولی] هر کاری را [آخر] قراری است.
۵. خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آن ها هفت زمین آفرید فرمان [خدا] در میان آن ها فرود می آید تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و به راستی دانش وی هر چیزی را در برگرفته است.

۶. در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش [جهان داری] استیلا یافت روز را به شب که شتابان آن را می طلبد می پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان.

۷. [او] پدیدآورنده ی آسمان ها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید [موجود] باش پس [فوراً موجود] می شود.





هشتم: امری که بنا به آن، تدبیر عالم صورت می‌یابد و از آسمان به زمین نازل است و البته چون نازله از سوی اوست؛ قطعاً به سوی خود او نیز بازمی‌گردد: يَذْبُرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ^۱ (سجده، ۵) همچون «ما» که چون از او روح یافتیم: فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (ص، ۷۲) به سوی او باز می‌گردیم: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (بقره، ۱۵۶)

نهم: این رجعت امور به سوی او این‌چنین در قرآن مورد تأکید قرار می‌گیرد: لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.^۲ (انفال، ۴۴) و نيز وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^۳ (هود، ۱۲۳) و نه تنها رجعت امور به سوی اوست عاقبت امور نیز هم با حضرت اوست: وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ. (حج، ۲۲)

دهم: و این امر و اراده با قول او در عالم تحقق می‌یابد و بدین صورت خلقت تـکـوـن می‌یـابـد: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.^۴ (یس، ۸۲ و ۸۳)

یازدهم: امر الهی در یک چشم به هم زدن ظهور می‌یابد: وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ^۵ (قمر، ۵۰) و البته هیچ‌کس را مطلقاً نشاید که از امر او سربچی کند: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا^۶ (احزاب، ۳۶) و طبق این آیهی شریفه، امر رسول، همان امر خداست. علاوه بر رسول ائمه‌ای نیز هستند که به امر الهی عمل می‌کنند و هادی امم به سوی امر هستند: وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا غَابِطِينَ.^۷ (انبیاء، ۷۳)

۱. کار [جهان] را از آسمان [گرفته] تا زمین اداره می‌کند آنگاه [نتیجه و گزارش آن] در روزی که مقدرارش آن چنان‌که شما [آدمیان] برمی‌شمایید هزار سال است به سوی او بالا می‌رود.
۲. تا خداوند کاری را که انجام‌شده بود، تحقق بخشد و کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود.
۳. و نهان آسمان‌ها و زمین از آن خداست و تمام کارها به او بازگردانده می‌شود پس او را پرستش کن و بر او توکل نمای و پروردگار تو از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.
۴. چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می‌گوید باش پس [بی درنگ] موجود می‌شود. پس [شکوه‌مند و] پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می‌شود.

۵. و فرمان ما جز یک بار نیست [آن هم] چون چشم بر هم زنی.
۶. و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.
۷. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده‌ی ما بودند.



دوازدهم: و این امر هندسه‌گون است و اندازه دارد؛ زیرا به تعبیر افلاطون خلق در هندسه ظهور می‌یابد^۱: وَفَجَزْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ^۲. (قمر، ۱۲)

سیزدهم: و روح و فرشتگان به امر او و دربارهی همه‌ی امور عالم نازل می‌شوند: تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ^۳ (قدر، ۴) وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (مریم، ۶۴) ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا^۴. (طلاق، ۵)

و نکته‌ی نهایی این‌که نسبتی ذاتی میان این امر و شریعت یا سنت وجود دارد. تصریح بر این نسبت در آیه‌ی ذیل بسیار روشن‌گر است: «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ^۵» (جاثیه، ۱۸)

خلاصه این‌که سنت در قرآن همان حقیقت امر الهی است که تمام هستی را در برمی‌گیرد و سبب نفوذ اراده‌ی الهی در عالم می‌شود. فرض بر این است این تنفیذ از طریق صنعت صورت می‌گیرد و به عبارتی صنعت، ظهور امر الهی و تحقق سنت جاودان او در عالم است و این البته آنگاه قابل درک است که حقیقت مفهوم صنعت در متون عرفانی مورد توجه و تأمل قرار گیرد. ابن عربی که قله‌ی عرفان نظری در اندیشه‌ی اسلامی محسوب می‌شود، در باب ۳۷۳ فتوحات مکیه سخنی بس نغز و شریف در این باب دارد: «بالصنعة ظهر الحق في العال». ادامه‌ی کلام، شرح این معنا و تبیین نسبت میان سنت و صنعت در عرفان است.

مفهوم‌شناسی و جایگاه صنعت در عرفان اسلامی

(بالصنعة ظهر الحق في الوجود)

ابن عربی در باب ۳۷۳ فتوحات مکیه مبحث بسیار مهمی با عنوان «فی معرفة منزل ثلاثة أسرار ظهرت في الماء الحكمى المفضل» دارد. وی در این بحث بی‌نظیر، تمامی عالم را نوشته‌ای ظاهرشده بر بستر وجود می‌داند: «إعلم أيدك الله أن العالم كله كتاب مسطور^۱. برای تفصیل این معنا، ر.ک: بلخاری، حسن (۱۴۰۱)، فلسفه، هندسه و معماری، مقاله‌ی «فلسفه معماری: بازآفرینی عالم با ابتنای بر هندسه مقدس با تأمل در مفهوم دمیورژ در تیمائوس افلاطون»، تهران: نشر دانشگاه تهران، چاپ چهارم.

۲. و از زمین چشمه‌ها جوشانیدیم تا آب [زمین و آسمان] برای امری که مقدر شده بود به هم پیوستند.

۳. در آن [شب] فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند.

۴. و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است [همه] به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.

۵. سپس تو را در طریقه‌ی آیینی [که ناشی] از امر [خداست] نهادیم پس آن را پیروی کن و هوس‌های کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکن.



فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ وَ هُوَ الْوُجُودُ (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ۴۵۵/۳) ابن عربی، در این باب، چگونگی ظهور حق در عالم را بازمی‌نمایاند. وی با بیان این معنا که عالم، کتاب الهی است، ترتیب کلمات کتاب را ترتیب موجودات عالم می‌داند. کتابی که از جانب حق نازل شده و سپس با حکمت تفصیل یافته است؛ تفصیلی که جز کسانی که خداوند آن‌ها را حکمت و فصل‌الخطاب عطا کرده، نمی‌توانند آن را ادراک و فهم کنند. از دیدگاه ابن عربی، حضرت حق، به تمامی امور یا ممکنات عالم که به امر الهی تکون می‌یابند، علم تفصیلی دارد (نه علم اجمالی که این نکته البته یکی از موارد اختلاف صدرا و ابن عربی است. صدرا به علم اجمالی خداوند در عین کشف تفصیلی اعتقاد دارد).^۱

و حکیم و فصل‌الخطاب کسی است که تفصیل را در عین اجمال از حیث علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین کشف کند: «فمن کشف التفصیل فی عین الإجمال علماً أو عیناً أو حقاً فذلک الذی أعطاه الله الحکمة و فصل الخطاب.» (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ۴۵۶/۳) فلاسفه مصداق فصل‌الخطاب نیستند؛ چون تفصیل در اجمال را نمی‌شناسند. آنانی که دارای قدرت فصل‌الخطاب‌اند، همچون صاحب کشفی که با نگریستن به کلمات یک کتاب، معانی و حقیقت آن را درمی‌یابد، در نگرش به عالم، حقیقت اعیان و موجودات را درمی‌یابد؛ اما از دیدگاه شیخ اکبر، این قدرت از ناحیه‌ی حق اعطا و افاضه می‌شود؛ یعنی همان بیان الهی «آتیناهُ الحِکْمَةَ» و نیز تأکید بر این‌که این حکمت خیر کثیر است. چنین بخششی عطیه‌ی الهی است؛ همچون اعطای وجود عینی ما: «و لذلک أضافه إلیه تعالی فقال وَ آتیناهُ الحِکْمَةَ وَ مَنْ یُؤْتِ الحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَیْراً کَثِیراً فما یعلمها إلا من أُوتِیَها فهی هبة من الله تعالی کما وهبنا وجود أعیاننا و لم نکن شیئاً وجودیاً فالعلم الإلهی هو الذی کان الله سبحانه معلّمه بالإلهام و الإلقاء و بإنزال الروح الأمين علی قلبه.» (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ۴۵۶/۳)

ابن عربی تصریح می‌کند این بخشش با الهام و القا و انزال روح‌الامین در قلب آنکه صاحب فصل‌الخطاب است ظهور می‌یابد و البته در ادامه، خود و فتوحاتش را از جنس چنین عنایت‌هایی می‌شمارد. وی حکمت را به جای نبوت و شریعت می‌گذارد و آن را الی‌الابد مستدام و مستقر می‌پندارد تا توجیه کند گرچه با رسالت حضرت رسول اکرم ﷺ و ختم نبوت دیگر شاهد ظهور شریعت یا نبوت جدیدی نخواهیم بود؛ اما حکمت الهی تا ابد جاری است و «ما از جمله وارثان این حکمتیم.» این‌گونه ابن عربی خود را از وارثان حکمت الهی می‌داند و می‌خواند.

بحث ما در تفصیل بیان شیخ در باب خویش و فتوحاتش نیست (که بندهای ۱۱۸۷ تا ۱۱۸۹ باب ۳۷۳ را به آن تخصیص داده) بلکه نتیجه‌گیری اوست. وی حضرت آدم را نخست انسان اما وارث حضرت محمد ﷺ می‌داند؛ زیرا آدم بین آب و گل بود



درحالی که محمد ﷺ پیامبر بود. تفاوت دیگر میان آدم و پیامبر اسلام این که آدم عالم اسماء شد؛ اما محمد ﷺ صاحب جوامع الکلم شد. کلمات پایان نمی پذیرند و موجودیت جوهری خود را هرگز از دست نمی دهند؛ گرچه در صورت تحویل و تبدل می یابند. علت این تحویل و تبدل هم کمال یافتن عالم است. سپس شیخ نتیجه ی غریبی می گیرد: تبدل عالم عین تحول الهی در صور است و این حکم غریب با آیه ی شریفه «فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ»^۱ (انفطار، ۸) مستند و تأویل می شود: «و للعالم استناد إليها على أن تحقيق الأمر عند أهل الكشف إن عین تبدل العالم هو عین التحول الإلهی فی الصور فعین کونه فیما شاء تجلی عین کونه فیما شاء رکبک ف ما تشاؤون إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ۳/۴۵۷) به تعبیر ابن عربی، حیات عین جوهر عالم است و مرگ چیزی جز تبدل صورت نیست. علت این تبدل و حضور در این عالم نیز چیزی نیست جز آزمودن آدمیان که از میانشان کدام انسان عمل نیکوتر دارد. شیخ پس از این معانی و تبیین معانی «الخبیر» و نیز «العزیز الغفور» بیان بسیار دقیق خود را در این جمله که عالم، صنعت خداوند است و حق به واسطه ی صنعت در عالم ظاهر شده را اظهار می دارد؛ بنابراین از دیدگاه ابن عربی، عالم، صنعت الهی است؛ زیرا همچنان که علم یک بافنده در مصنوع ساخته شده به دست او ظاهر می شود، علم الهی نیز با صنع الهی که ظهور همین عالم است ظاهر می شود و دقیقاً از همین رو است که ابن عربی، عالم را علامت ظهور الهی، معنا می کند. به زبان ساده از دیدگاه ابن عربی، حق، عین مطلق علم است و تحقق این علم در ظهور عالم صورت می بندد؛ از همین رو عالم، صنعت الهی قلمداد می شود؛ زیرا صنعت امری است که علم در ساختار آن ظهور می یابد. این دقیقاً همان مفهومی است که در تبیین مبانی فلسفی هنر از آن سخن می رود؛ یعنی هرگاه ایده یا معنایی در قالب و ساختاری تجسم یابد، اثر هنری شکل می گیرد. از دیدگاه ابن عربی، علم صناعت در عامه، پایین ترین مراتب را دارد اما در خاصه، عالی ترین مرتبه را؛ زیرا حق به واسطه ی صنعت در عالم ظهور یافته. کلام او بسیار شنیدنی است:

«فالعالم کله فاضل مفضول فاشترک أعلی العلماء مع أنزلهم فی علم الصنعة فالعالم صنعة الله و العلم بصنعة الحیاكة علم الحائک و هو صنعته و ذلک فی العموم أنزل العلوم و فی الخصوص علم الصنعة أرفع العلوم لأنه بالصنعة ظهر الحق فی الوجود فهي أعظم دلیل و أوضح سبیل و أقوم قیل و من هنا ظهر خواص الله الأكابر فی الحکم بصورة العامة فجھلت مرتبتهم فلا یعرفهم سواهم و ما لهم مزیة فی العالم

۱. و به هر صورتی که خواست تو را ترکیب کرد.



بخلاف أصحاب الأحوال فإنَّهم متميزون في العموم مشار إليهم بالأصابع لما ظهر عليهم بالحال من خرق العوائد وأهل الله اتقوا من ذلك لا اشتراك غير الجنس معهم في ذلك فأهل الله معلومون بالمقام مجهولون بالشهود لا يعرفون كما أن الله الذي هو لأهله معلوم بالفطرة عند كل أحد مجهول عنده بالعقل والشهود فلو تجلّى له ما عرفه بل لم يزل متجلياً على الدوام لكنّه غير معلوم إلا عند أهله وخاصته وهم أهل القرآن أهل الذكر الذين أمرنا الله أن نسألهم لأنّهم ما يخبرون إلا عنه قال تعالى فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ۳/ ۴۵۷)

ابن عربی این مفهوم از صنعت را در باب ۳۸۵ فتوحات نیز تکرار می‌کند. در این باب با استناد به آیه‌ی شریفه‌ی «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهَ الْحَقُّ أَوَّلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۱ (فصلت، ۵۳) ضمن اشاره به این حقیقت الهیه که هر جزئی از عالم، آیتی از آیات الهیه است و وجود او مستند به وجود الهی است، تحقیر و استهانت هر شیء در عالم را جایز و روا نمی‌دارد؛ دقیقاً از این رو که هر چه در عالم است موجود شده به دست حضرت «او» ست و این «او» ست که به صنعت خویش، آن را به وجود آورده: «وكلّ ما فى الوجود فإنّه حکمة أوجدها الله لأنّه **صنعة** حکیم فلا يظهر إلا ما ينبغى لما ينبغى كما ينبغى فمن عمى عن حکمة الأشياء» (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ۳/ ۴۲۸)

نتیجه

صنعت معادل آشکارگی امر الهی و دقیقاً معادل وجود است یا به یک عبارت وجود، آشکارگی حضرت حق از طریق ظهور در عالم در صورت صنعت است. این معنا در جای دیگر فتوحات نیز ذکر و بر آن تأکید می‌شود که صنعت مظهر علم صانع است: «و الصنعة مظهره علم الصانع لها بالذات و اقتداره و جماله و عظمته» (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ۴/ ۲۵۹) و شیخ در جای دیگر صنعت را همان خلق می‌گیرد تا شکی نماند که او صنعت را همان خلق الهی می‌شمارد: «فما ملکه إلا نفسه لأنه صنعه و خلقه فأحبه و المحبوب مالک فلذلك أقر بالملک صاحب النظر لمن اعتقده فهو المالک المملوک و الخالق المخلوق فافهم.» (ابن عربی، ۱۴۰۵ق، ۴/ ۴۱۵)

۱. به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است.

بنابراین در اندیشه‌ی اسلامی و بر پایه‌ی قرآن که کتاب الهی است و عرفان که تأویل آیات آن است، صنعت، آشکارگی سنت و امر الهی است. همچنان که در حوزه‌ی هنر، یک اثر، ظهور تجسمی یک ایده یا نظر است و اصولاً امر مکنون فقط و فقط از طریق تجسم و تعین، تحقق و موجودیت عینی می‌یابد، در قرآن نیز صنعت، نقش تعین و تجسم را دارد تا از طریق آن سنت ظهور یابد: بالصنعة ظهر الحق فی الوجود.



منابع

۱. قرآن کریم
۲. آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۸)، *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران (از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر)*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳. آملی، سید حیدر (۱۳۶۸)، *جامع الأسرار و منبع الأنوار*، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. ابن خلکان، احمد بن محمد (بی‌تا)، *وفیات الأعیان و ابناء الزمان*، المحقق: إحسان عباس الناشر، بیروت: دارصادر.
۵. ابن عربی، شیخ اکبر، محی‌الدین محمد بن علی (۱۴۰۵ق)، *الفتوحات المکیة*، محقق و پژوهشگر یحیی عثمان مدکور، قاهره: هیئة المصرية العامة للكتاب.
۶. _____ (۱۳۸۷)، *فتوحات مکیه*، ترجمه‌ی محمد خواجوی، تهران: نشر مولی.
۷. ارسطو (۱۳۸۵)، *سماع طبیعی (فیزیک)*، ترجمه‌ی محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو
۸. اصفهانی، ابوالفرج (۱۴۱۵ق)، *الأغانی*، تحقیق علی بن حسین، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۹. الراغب الاصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ق)، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق: دارالقلم؛ بیروت: الدارالشامیه.
۱۰. الکندی، أبو یوسف یعقوب بن إسحاق (۱۹۶۲)، *مؤلفات الکندی الموسیقیة*، تحقیق: زکریا یوسف، بغداد: مطبعة شفیق.
۱۱. بلخاری قهی، حسن (۱۳۹۲)، *فلسفه هنر اسلامی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۱۲. _____ (۱۴۰۰)، «فیزیس یا فوزیس؟ (ریشه‌شناسی مفهوم طبیعت در علم الاساطیر و فلسفه یونانی)»، *غرب‌شناسی بنیادی*، شماره‌ی اول، دوره‌ی دوازدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰.
۱۳. _____ (۱۴۰۱)، *فلسفه، هندسه و معماری*، تهران: نشر دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
۱۴. _____ (۱۳۹۹)، «الهیات (اثولوجیای) زیبایی (تفسیری قرآنی از حکمت یونانی در باب زیبایی، با تأکید بر آرای قاضی سعید قمی)»، *الهیات هنر*، دوره‌ی ۱۳۹۹، شماره‌ی ۱۷.
۱۵. پتروپولوس، جان سی. بی. (۱۳۸۲)، «آراء هومر و هزیود و گورگیاس در باب اصول نظری و عملی هنر»، *فصلنامه پژوهشی خیال (فرهنگستان هنر)*، ترجمه‌ی منصور ابراهیمی، شماره ۷، تهران: فرهنگستان هنر.
۱۶. فارابی، محمد بن محمد (۱۹۹۶م)، *إحصاء العلوم*، بیروت: دار و مكتبة الهلال.



۱۷. _____ (۱۴۰۸ق)، المنطقیات، قم: کتابخانه‌ی عمومی حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی.

۱۸. _____ (۱۳۸۱)، احصا العلوم، ترجمه‌ی حسین خدیو‌جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

۱۹. شمس‌الدین آملی، محمدبن محمود (۱۳۸۱)، نفائس الفنون فی عرائس العیون، به تصحیح ابوالحسن شعرانی و ابراهیم میانجی، تهران: اسلامیة.

۲۰. طاهرزاده بهزاد، کریم (۱۳۰۱)، «صنعت و صنایع مستظرفه چیست؟»، ایرانشهر، شماره ۱، ۱۳۰۱.

۲۱. کتاب مقدس، (بی‌تا)، انجمن کلیمیان ایران.

۲۲. مجموعة من المؤلفین (۱۴۱۲ق)، رسائل اخوان الصفاء و خلان الوفاء، بیروت: الدار الاسلامیة.

۲۳. مذاکرات جلسه ۲۰۱ دوره چهارم مجلس شورای ملی سیزدهم جدی ۱۳۰۱.

۲۴. منشی قمی، احمد (۱۳۵۲)، گلستان هنر، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

25. Aristoteles (1836). *The nicomachean ethics of aristotle the nicomachean*, translated by f. h. petees, m.a, fellow of university college, oxfosdthird edition. London: kegan paul, trench & co, 1, paternoster square.

26. Pallis, Marco (2008), *The Way and the Mountain: Tibet, Buddhism, and Tradition*, Bloomington, Bloomington: World Wisdom.

